

هو العليم

اجتهاد در احکام حج از آیات و روایات تا فتوا
جایگاه درس خارج و نقد تکیه بر آرای دیگران

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - باب

استطاعت - جلسه اول

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه استطاعت و روش بحث فقهی حج

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْطَافٍ إِلَىٰ هَٰذَا سَبِيلٌ ۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ آلِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

آیه شریفه معروفی که در قرآن راجع به حج است، می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْطَافٍ إِلَىٰ هَٰذَا سَبِيلٌ ۚ﴾. بحث ما در حج بر محوریت همین آیه قرار می‌گیرد. چنان‌که پیش‌تر نیز مطرح شد، متون فقهی مختلفی هم در این زمینه موجود است. آنچه ابتدائاً به نظر رسید و ترجیح بیشتری داشت که محور این ابیات باشد، متن لمعه بود؛ چون متن پخته‌تری است؛ ولی بعداً به نظر رسید که همین متن [مناسک حج مرحوم نائینی] محور بحث ما قرار گیرد. و البته در مسئله

۱ سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶:

«خدای متعال حجّ خانه خود را بر مردم واجب نمود، کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند. و کسانی که از این حکم محتوم الهی تمرد ورزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند به تحقیق از مردم بی‌نیاز خواهد بود.»

تفاوت زیادی نیست و چون این متن به عنوان یک متن عملی است، نه یک متن فقهی، لذا بیشتر مورد توجه است؛ ولیکن آنچه ما باید همیشه در نظر داشته باشیم، این است که مجتهد و مستنبط در نگرش به مدارک، همیشه باید به آن جهت کلی مطلب و مدرک توجه داشته باشد و بعداً جزئیات مسائل را استنباط و استخراج نماید.

جایگاه متون استدلالی در برابر رساله‌های

عملی

به همین دلیل، بعضی برای بحث حج عروۃ الوثقی را به عنوان متن قرار داده‌اند و من خیال می‌کنم آن استقامتی که اقتضای یک بحث اجتهادی است، آن گونه که باید و شاید در آن لحاظ نمی‌شود. عروۃ الوثقی و همین طور سایر تقریرات و شروحاتی که بر آن نوشته شده است، مثل مستمسک و مستند و شرح مرحوم آملی، همه اینها مفید است و خود آنها هم در مقام بیان ادله، نقطه نظرات و کیفیت ورود و خروج خودشان را در آنجا مطرح کرده‌اند و آن نظرات خاصی که مورد توجه هر کدام است، در آنجا ذکر

شده است؛ ولی مجتهد باید به عنوان یک کتاب مرجع و به عنوان مدرک، به کتب اصلی مراجعه کند؛ یعنی کتبی که نسبت به مدارک و احکام، فقط جنبه فقهی و استدلالی را مدنظر دارند، مثل قواعد، مبسوط شیخ، لمعه، شرایع و جواهر. البته جواهر در این زمینه یک کتاب بسیار مبسوط است و خود صاحب جواهر هم متن شرایع را برای توضیح اختیار کرده است.

این مطلب از آن جهت است که فقهای سابق در کتب فقهی شان، توجه به نفس ادله را موردنظر قرار داده اند، نه بیان احکام جزئی ظاهری. البته کتب بسیاری هم برای دستورالعمل و توضیح المسائل جهت عوام نوشته اند، مثل کتب شیخ بهایی، علامه مجلسی، مرحوم علامه حلی، شیخ انصاری و سید کاظم یزدی (رحمة الله علیهم) که در مقام بیان احکام و مسائلی هستند که برای عموم افراد است. این کتب در بیان مقام تکالیف و احکام ظاهریه است و مراجعه به آن از باب نگرش به حکم ظاهری که یک مجتهد باید به علل و ادله آن پی ببرد، اشکالی ندارد و خوب است [مثل این] که بفهمد دلیل

مجتهدی مثل سید بر این حکم و فتوا چه بوده است
یا اینکه مثلاً دلیل شیخ چه بوده است.

اما اگر مجتهد بخواهد بر این اساس [در استنباط
حکم فقهی] حرکت کند، ذهنش از توجه به آن
کلیات فقه به مرتبه احکام ظاهری [عملی] تنزل
می‌کند و این خوب نیست.

رشد قدرت استنباط با حرکت از کلیات به

فروع

یک فقیه باید کلیات را مدنظر قرار بدهد و بعد
این کلیات را از باب انطباق کلی بر مصادیق آن،
نسبت به احکام ظاهریه و جزئیه منطبق کند و این
روش آن قدرت و قوت علمی و احاطه بر مسائل را
که مورد نیاز ماست، به ما می‌دهد؛ نه اینکه مطلب را
مثل یک غذای آماده جلوی او بگذارند و او بردارد و
نگاه کند و ببیند که این غذا مثلاً متشکل از نخود و
لوبیا و اجزا دیگر است و بعد بگوید که: «این غذا از
اینها درست شده است»، بلکه مجتهد باید از اول
این گونه باشد که وقتی به او بگویند: «برو و فلان غذا
را درست کن»، این شخص خودش به ادله و مدارک

مراجعه کند و آن وقت، مثل این غذا را درست کند؛ نه اینکه غذایی جلوی او باشد و با قاشق کنار بزند و ترکیبات را ببیند و بفهمد که این غذا از چه موادی تشکیل شده است. این روش فقیه را رشد نمی‌دهد و فکر و قوه استنباط را در انسان به آن حدّ لازم تقویت نمی‌کند.

مناسک نائینی به عنوان محور اولیه بحث

لذا ما برای رعایت [سیره علماء]، کتاب [مناسک] مرحوم نائینی را ملاک قرار می‌دهیم، ولی فقط به عنوان یک اشاره و احتمال دارد که در حین بحث از این طریق خارج شویم و مسلک خودمان را در پیش بگیریم. چه بسا ممکن است که بعضی از این فروعات مقدم و بعضی مؤخر شوند و خود رفقا در حین بحث مراجعه کرده و ببینند که این مسئله در کجای آن مباحث قرار گرفته است.

علی‌کلّ حال، به نظرم رسید در این بحثی که داریم، از روش علماء تخطّی نکنیم و مطالب را به نحو کلی مدنظر بیاوریم. طبعاً وقتی که آن مطالب به نحو کلی مطرح شود، آن وقت مصادیق و مسائل جزئی هم مطرح خواهد شد و مدنظر قرار خواهد

گرفت.

کلیات حج و جایگاه فروع احرام

تلمیذ: منظور شما از کلی چیست؟ کلیات که مختصری بیش نیست و ممکن است همه کلیات در دو جلسه مطرح شده و مورد بحث قرار گیرند؛ لذا باید آنچه متفرع بر کلیات است، مورد بحث قرار گیرد.

استاد: ببینید، آنچه ما نسبت به موضوع حج داریم، این است که حج دارای احکامی است، اعم از واجبات و تروک و کفارات و امثال ذلک. عمره هم به همین نحو است. اگر من باب مثال یک دفعه وارد بحث این مسئله شویم که آیا حاجی هنگام بستن احرام می تواند نیت نذر کند یا خیر، [این روش صحیح نیست و] نباید از اول آن را به عنوان یک مسئله مطرح کرد؛ بلکه باید وارد اصل مطلب شد. [مثلاً بگوییم:] «حج یک عبادت و فریضه ای است دارای این ارکان، خصوصیات، جزئیات، محرمات و تروک و سلسله ای از اجزا و شرایط.» وقتی به عنوان کلی مطرح کردیم، آنگاه در تحت این مطالب

کلی، جزئیات هم داخل می‌شوند.

من باب مثال، فرض کنید در بحث کلی احرام، این مسئله مطرح شود که آیا [در صحت احرام] میقات شرط است یا احرام در محاذی با میقات هم اشکالی ندارد و یا آیا نذر از موطن مُجْزِی از میقات است یا نیست؛ اما نه اینکه از اول بحث در این مسئله باشد که فردی که می‌خواهد از موطنش حرکت کند، آیا می‌تواند نیت احرام بکند یا نمی‌تواند؟ این مصداق برای آن مسئله کلی نذر است.

ما روش خود را [در بحث‌های فقهی] براساس آن اصولی که بر طبق کلیاتی که در روایات و همین‌طور در کتب فقهی آمده و مدار بحث است، قرار می‌دهیم. البته در ضمن مباحث کلی، فروعاتی که از آن مباحث کلی استنباط می‌شود و آن مسائل عملی‌ای را که آن مباحث اقتضا دارد، مطرح و بیان می‌نماییم؛ اما اینکه بخواهیم بر منوال کتاب عروۃ الوثقی حرکت کنیم که از ابتدا مسائل جزئی مطرح شده است، شیوه‌ای متقن به نظر نمی‌رسد. شرایع و کتب مانند آن [نسبت به کتاب عروۃ الوثقی] روش متقن‌تری را دارند، به جای پرداختن به مسائل جزئیّه؛

چون عروه و امثال ذلک را نوشته‌اند تا در دست عوام قرار بدهند، منتها افراد بر آن حاشیه زده‌اند.

تفاوت تبصره و لمعه با مناسک و عروه

تلمیذ: کتاب مناسک هم این گونه است.

استاد: بله.

تلمیذ: **حتى اللمعة كذلك، هي مكتوبة للعوام**

و شرح الشهيد الثاني كُتبت على اللمعة الدمشقية و

أنتم تقصدون روضة الشهيد الثاني.

استاد: **لا، اللمعة و شرحه فيه استدلال.** بله، آن

استدلالی که مرحوم شهید ثانی می‌کند، بیشتر

مورد نظر است و لذا من از اول نظرم روی تبصره بوده

است و تبصره مرحوم علامه حلّی بهتر است. فرقی

که بین تبصره و لمعه شهید اوّل با این [کتاب] وجود

دارد، این است که آنها مطالب را به نحو کلی تر گفته

است؛ ولی این خیلی جزئی است و جزئی تر از آن،

عروه می‌باشد که فقط در مقام بیان مسائل است و

بس.

تقدم ادله بر آرای دیگر مجتهدان

نقد شرط حرکت بدن در غسل ارتماسی

آنچه مدنظر من است، این است که یک فقیه قبل از اینکه بخواهد نظر فقیه دیگری را در استنباط احکام ملاک و مرجع قرار بدهد، باید به خود آن احکام برسد. من باب مثال، مرحوم سید در باب غسل ارتماسی می گوید:

وقتی که شخص وارد آب می شود، برای اینکه آن غسل ارتماسی محقق شود، باید خودش را در آب تکانی بدهد تا با تکان دادن در آب، جنبه تلبس به آن غسل ارتماسی محقق شود.^۱

ایشان این تکان دادن را از کجا آورده است؟^۲ در کجای روایت آمده است که: «خودتان را تکان بدهید»؟! ایشان در مذاق خودش نتوانسته است مسئله تلبس را حل کند، به اینکه این تلبس به نفس نیت غسل ارتماسی (ولو داخل الماء) محقق می شود؛ یعنی وقتی که شخص داخل در آب است،

۱ العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۱، ص ۲۹۵:
«لو كان تمام بدنه تحت الماء، فنوى الغسل و حرکت بدنه، كفى على الأقوى.»

۲ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۵:
عن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن غُسل الجنابة، قال: «و لو أنَّ رجلاً جُنِباً ارتَمَسَ في الماء ارتماساً واحدةً، أجزأه ذلك و إن لم يَدُلْكَ جَسَدُهُ.»

وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۱۲:
عن الحلبي، قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إذا ارتَمَسَ الجُنُبُ في الماء ارتماساً واحدةً، أجزأه ذلك من غُسله.»

وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۱۳:
«عن السَّكوني، عَنْ أَبِي عبد الله عليه السلام، قال: قلتُ له: ”الرجلُ يَجْنِبُ فیرْتَمَسُ في الماء ارتماساً واحدةً و يَخْرُجُ، يُجزِيه ذلك من غُسله؟“ قال: ”نعم.“»

همان لحظه نیت اغتسال ارتماسی کند و هو فی
الماء فقد اغتسل. تمام شد! حالا اینکه خودش را
تکان بدهد، از کجا آمده است؟

نیت احرام و نقد حرکت دادن لباس

یا اینکه من باب مثال در باب احرام داریم که
شخص می تواند لباس احرام بپوشد^۱ و بعد از فندق
یا از آن بیت و غرفه خودش به سمت میقات حرکت
کند. در این هنگام تا میقات، مُحرم نیست و فقط
لباس احرام دارد. متنها می گویند: «در وقت محرم
شدن و نیت احرام کردن، لباس احرام و حوله را
طوری تکان بدهد که احرام محقق شود.» این تکان
دادن لباس احرام در کجای روایت است؟ ما در
روایات تکان دادن نداریم. اینها متوجه نشدند که
احرام به نفس نیت احرام و لبس ثوبین للإحرام
تحقق پیدا می کند؛ یعنی نیت می کند: «من این

۱ الکافی، ج ۴، ص ۳۲۸، ح ۷:

«عن هشام بن سالم، قال: أُرسلنا إلى أبي عبد الله عليه السلام و نحن جماعة و نحن بالمدينة: "إِنَّا نُرِيدُ أَنْ نُودِعَكَ." فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا: "أَنْ اغْتَسِلُوا بِالْمَدِينَةِ؛ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَعْسُرَ عَلَيْكُمُ الْمَاءُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ. فَاغْتَسِلُوا بِالْمَدِينَةِ وَ الْبَسُوا ثِيَابَكُمْ الَّتِي تُحَرِّمُونَ فِيهَا، ثُمَّ تَعَالَوْا فِرَادَى أَوْ مَتَانِي."»

مندیلی^۱ را که بر شانه و کتف خود دارم، ثوب احرام قرار می‌دهم.» تمام شد دیگر! اینکه لباس احرام را حرکت دهیم و دوباره روی خودمان بپندازیم، [این به چه دلیل و از کجای روایات استفاده می‌شود؟]

منظور من از این مطلب، این است که انسان نباید این مطالب را ملاک و مدرک قرار بدهد؛ چون اینها حرف‌هایی است که فقط ذوقیات یک مجتهد و یک شخص است. ما اول باید هر مسئله‌ای را روی اصل و مبنا مطرح کنیم و آن وقت ببینیم که دیگران و یا مثلاً سید که در غسل ارتماسی گفته: «بدن را حرکت بدهید»، این گفته او بر چه مبنایی است؛ نه اینکه از اول بیایم ببینیم ایشان که در اینجا این حکم را گفته، به چه دلیل بوده است.

بررسی فتاوا پس از شناخت مبنای حکم

نباید از اول ذهن طالب و ذهن یک مجتهد به سمت فهم یک مجتهد دیگر حرکت کند؛ چون هر مجتهدی فهم خاص خود را دارد و ممکن است برخلاف مجتهد دیگر باشد و ممکن است که هر دو

۱ لغت‌نامهٔ دهخدا: «پارچه‌ای که با آن عرق و جز آن را پاک کنند.»

خاطی باشند. فهم مجتهد دلیل [بر حق بودن گفتارش] نمی‌باشد. بله، بعد از اینکه ما به این مسئله رسیدیم و مسئله احرام برایمان روشن شد و کیفیت تلبس به احرام را از لسان روایات و ادله به‌دست آوردیم، در آن موقع فتاوی فقهای معروف را که در این زمینه دارای اختلاف هستند، مورد بررسی قرار می‌دهیم و می‌بینیم که چه مبنایی داشته‌اند.

البته می‌بینیم که همه این انظار سلیقه‌ای است و هیچ اصل و اساسی ندارد و براساس فهم خودشان که یک فهم عامیانه است، ارائه شده است. مثلاً می‌گویند: «در غسل ارتماسی، وقتی شخص در آب و **تحت الماء** است، خود را حرکتی بدهد تا اینکه غسل ارتماسی محقق شود.» ولی نمی‌دانند که در غسل ارتماسی، نفس نیت برای ارتماس مُحَقَّق ارتماس **تحت الماء** است و وقتی در آب است، چه تکان بدهد و چه تکان ندهد، از آب خارج نمی‌شود و هر دو یکی است. یا اینکه تکان بدهد یا آب بر او بگذرد، چه تفاوتی دارد؟ هر دو یکی است. آیا این تکان دادن یعنی: «من غسل کرده‌ام»؟

این نوع فتوا دادن‌ها نظرات شخصی است و نباید بدان توجه کرد. توجه ما باید به امام صادق علیه‌السلام باشد که حضرت چه می‌فرماید. او از کلام حضرت با فهم خودش و با آن ملاکاتی که در ذهن خودش دارد، این معنا را برداشت می‌کند و بعد این فهم خودش را به صورت یک دستورالعمل عملی برای افراد نقل می‌کند.

حدود مراجعه مجتهد به عروة الوثقی

آن وقت مسئله این است که آقایان هم برای استنباط خودشان می‌گویند: «بروید و به عروه نگاه کنید.» چرا باید به عروه مراجعه کرد؟ فعلاً بدبختی ما این شده است که هر کسی هر مشکلی دارد، به او می‌گویند: «بروید و ببینید که صاحب عروه چه گفته است.» مگر کلام صاحب عروه وحی است که به کلام او استناد شود؟! او هم اشتباه کرده است. توضیح‌المسائل فلان آقا فهم فلان آقا است. فهم او چه ربطی به ما دارد؟ بله، برای عوام اشکالی ندارد که به عروه مراجعه کنند، منتها عوام عرب باید به عروه مراجعه کنند و عوام فارس به توضیح‌المسائل فارسی. اما برای اهل علم و مجتهد، اصلاً عروه

موضوعیّتی ندارد تا اینکه بخواهند به آن مراجعه کنند، مگر اینکه بخواهند صرفاً به عنوان کمک و مساعدت به این کتاب نظر نمایند.

این مطلب را در نظر داشته باشید و هیچ گاه آن را از نظر دور نکنید! بله، کتاب های مهم تر مثل مسالک یا مدارک و یا کتب مفصل مثل جواهر، حدائق، مصباح الفقیه و امثال ذلک را باید مدنظر قرار دهید، نه عروه و کتب مانند آن که برای مراجعه عوام مردم است.

ترتیب روایات و برتری روش شرایع

تلمیذ: سیدنا، بنظرکم ای طریق یکون الافضل: إخراج الكلّیات من الكتب بالنسبة الى الحجّ أو الافضل أن نرجع الى الروایات على حسب ترتیب کتاب جامع احادیث الشيعة او الوسائل ثم نستكشف المطالب الكلّیة التي يطرحها الامام فيها أولاً، كما فعل المحقّق صاحب الشّرایع؟ استاد: هذا أحسن؛ لأنّ صاحب الوسائل على اعتقاده انه قسم الروایات على طریقه؛ لكن ما فعل هذا المحقق يكون افضل منه بكثير.

تلمیذ: هل لكم تقسیم بالنسبة الى الحجّ و لو

ورق فی طریق التقسیم؟

استاد: ان شاء الله، فی ذا کرتی شیء سَأَرْتَبُّهُ؛

لكن فی هذا الاسبوع ظاهراً ليس لی مجال و ان شاء الله یوفقنا.

تفاوت مخاطبان متون استدلالی و

توضیح المسائل

تلمیذ: این کتب مثل تبصره، لمعه و شرایع هم فهم استنباطی آنها از روایات و آیات می باشد.

استاد: آنها این کتب را برای عوام ننوشتند؛ بلکه آنها را برای اهل علم نوشتند. صاحب مدارک کتابش را ننوشته است که در شهرها و دهات وارد خانه های مردم شود، بلکه مطلب را از آن منظر بالا و از آن جهات فقهی و استدلالی خودش بحث کرده است؛ ولی صاحب عروه مسائل را به زبان عربی گفته است؛ یعنی هیچ فرقی بین عروه و توضیح المسائل نیست.

شما وقتی عروه را با یک توضیح المسائل مثل کتاب آقای گلپایگانی مقایسه کنید، می بینید که هیچ فرقی بین آن دو نیست؛ لذا می بینید که مثلاً آقای گلپایگانی بر عروه حاشیه می زند؛ ولی هیچ یک دلیل و مدرکی ذکر نکردند و فقط به صرف بیان برای افراد اکتفا

کردند که این فرق می‌کند با مثل صاحب مدارک که هر مسئله‌ای را نقل کند و بعد مثلاً می‌گوید که: «لروایة عبد الله بن سنان.»

فلسفه درس خارج و آموزش استنباط

تلمیذ: طبق مطلبی که می‌فرمایید، دیگر اساساً نباید درس خارج فقهی برپا شود. هرکسی نظر خود را مطابق آیات و روایات بیان می‌کند.

استاد: فلسفه حضور در دروس خارج برای این است که طالب علم چگونگی تطبیق اصول [استنباط فقهی] را بیاموزد و فقه هم یعنی اینکه بفهمیم اصولی را که آموخته‌ایم، چطور بر آیات قرآن و روایات منطبق کنیم.

آیه استطاعت و جمع میان آیه و روایات

به عنوان مثال، یکی از اشکالاتی که الآن مطرح است، این است که آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تٍ مِّنْ أَسْ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾؛ یعنی «حج واجب است بر کسی که می‌تواند برود.» در این آیه استطاعت آمده است و در اینجا باید دید که آیه ناظر به چیست و روایات چگونه آیه را تبیین کرده‌اند. آیا اطلاق آیه منافات با

روایات دارد یا ندارد؟ اینکه بعضی از روایات راحله را شرط استطاعت می‌دانند، این شرط چه شرطی است؟ آیا شرط الزامی است یا نه؟ آیا این شرط در استطاعت **مِنَّةً عَلَى الْعِبَاد** است یا اینکه برای کسی است که در یک وضعیت خاص دیگری قرار دارد و قدرت و توانایی دارد؟ مطلب تفاوت پیدا می‌کند.

این یک آیه است؛ ولی از کیفیت اطلاق و ظهورات و جمع بین ادله و امثال آن باید در جایی بحث شود و افرادی که در آن بحث حضور می‌یابند، من حیث المجموع باید کیفیت ورود و خروج و استحصال نتیجه را نسبت به کل مسائل یاد بگیرند.

نقش راهنمای استاد و استقلال فهم طلبه

در درس خارج، استاد و مدرس فقط به عنوان راهنما و دلیل است و ممکن است که خود آن افراد و طلاب به مطالب جدیدتری برسند [که مدرس بدان دست نیافته است]؛ البته فهم مدرّس در این قضیه خیلی دخالت دارد. گاهی اوقات یک فهم خشک است و هیچ چیز دیگری نمی‌فهمد و فقط بر روی یک مسئله تمرکز و تعبد می‌کند و وقتی که با دو روایت متعارض روبه‌رو می‌شود، یک روایت را

کنار می‌زند و می‌گوید: «إِذَا فَتْخِرَ» و بعد آن آیه را با این تفسیر می‌زند. این یک فهم است. یک فهم هم بین دو روایت کاملاً جمع می‌کند، حدود و ثغور هر کدام را بیان می‌کند و تنافی را از بین می‌برد.

اینها دو فهم است؛ ولی صحبت در این است که بحث خارج بحثی است که وقتی شخص در آن شرکت می‌کند، باید نظر خودش را نسبت به آن مسئله مورد بحث تمام ببیند، حالا یا با کمک آن فردی که بحث می‌کند یا با مطالعات اضافه خودش. و این طور نباید باشد که فقط یک مطلب مورد نظر قرار بگیرد، بلکه باید مطالب و کتب مختلف را ببیند؛ شاید یک مطلب دیگری به نظر شخصی رسیده باشد.

خاطره درس صافی و ضرورت سنجش ارتباط

روایت

چندی پیش، در رابطه با همین بحث، چند روزی در بحث خارج [آقای صافی] شرکت کردیم که اتفاقاً ایشان حج را بحث می‌کردند. در مسئله‌ای خاص صحبت می‌کردند و حرفشان هم درست بود؛ اما

شخصی در یک جا مطلبی دیده بود و روایتی را از آنجا آورده بود که اصلاً ربطی به مسئله نداشت و به ایشان این مطلب را گفتم. ایشان گفتند: «بله، چه بسا اتفاق بیفتد.» و خیلی از او تجلیل کردند و خیلی هم خوشحال شدند که یکی رفته و به روایات مراجعه کرده است؛ درحالی که اصلاً روایت صحیح نبود و به طور کلی اجنبی از مقام بود.

من همان جا کاغذی نوشتم و به پسر ایشان دادم و گفتم: «به حاج آقا بدهید و بگویید که این قضیه اشتباه است.» بعد فردا که ایشان آمد، گفتم: «آقای فلانی آمده و این حرف را رد کرده است و حق با ایشان است.» پس اینکه شخصی رفته و روایتی را آورده است، دلیل بر قبول آن مطلب نمی شود.

تطبیق قواعد فقهی و اصولی بر نصوص

خلاصه مطلب اینکه در بحث خارج، هر شخصی که بحث می کند، طبعاً نظرات خودش را مطرح می کند و ورود و خروج منطبق با ذهن خودش را نیز مطرح می کند؛ و الاً معنا ندارد که شخصی فکر خاصی داشته باشد و بعداً بخواهد از مطلب دیگری سر در بیاورد. صحبت در این است که خصوصیت

بحث خارج، خصوصاً در مسئلهٔ فقه، این است که انسان باید آنچه از قواعد کلیه، چه فقهیه و چه اصولیه، در ذهن دارد و به دست آورده است، برای استخراج احکام از نصوص به کار بگیرد. حالا هر قاعده‌ای باشد: براءت باشد، استصحاب باشد، لاضرر باشد، لاتعداد باشد. او باید آنها را برای آن مورد خاص به کار بگیرد تا اینکه بتواند مطلب مورد نظر را اثبات کند و چه بسا استنباطی که برای این شخص حاصل می‌شود، آن استنباط [بیان شده در درس] نباشد.

افرادی که سابق در بحث‌ها شرکت می‌کردند، قبلاً نظرات فقهی خودشان را در حاشیهٔ عروه می‌نوشتند؛ آنگاه در درس حضور پیدا می‌کردند. این‌طور نبود که انسان در دروس خارج مدت مدیدی حاضر شود و بماند و صبر کند تا اینکه ببیند در سال‌های بعد چه خواهد شد.

یک طلبه باید در هر مورد و موضوعی، حول و حوش قضیه را نسبت به آن مورد و موضوع کاملاً استقصا کند تا اینکه بهتر بتواند به نتیجه برسد

[و آن نظری که به فهمش می‌رسد را مستدل کند].

کیفیت بحث فشارکی و پرورش مجتهد

البته در اینجا کیفیت مباحثه فرق می‌کند.

من باب مثال، بحث‌هایی وجود دارد که می‌گویند:

«اگر پنجاه سال هم شخص بحث کند، افرادی که در

آن بحث حاضر می‌شوند، شاید به هیچ نتیجه‌ای

نرسند.» اما مرحوم فشارکی وقتی که سه سال بحث

می‌کرد، شاگردان او مجتهد می‌شدند. اینها مربوط به

کیفیت به‌کارگیری و نحوه ورود و خروج در بحث

است و همین‌طور رعایت نکات و بزنگاه‌های مسئله

است که به چه نحو انسان می‌تواند یک حکم را از

نصوص استخراج کند.

اینها مطالبی است که موجب اختلاف بین افراد

است؛ و اِلَّا اگر آدم به‌جای این بحث‌ها فقط

توضیح المسائل بخواند، فایده‌ای ندارد. این‌گونه

درس‌ها درس خارج نیست. درس و بحث خارج

این است که انسان فرض می‌کند که هیچ فقیهی

تابه حال بعد از ائمه علیهم السلام نیامده است؛ نه

شیخی آمده و نه علامه‌ای آمده است. ما هستیم و

این آیات از کتاب الهی و روایات و حالا می‌خواهیم

استنباط کنیم.

استدلال شیخ حسین حلی از نکاح در باب

خيارات

البته در راستای این قضیه، انسان از فهم بقیه هم کمک می‌گیرد. من باب مثل، فلان آقا که فلان مطلب را گفته است، لعل اینکه او به دلیلی دسترسی پیدا کرده و ما از آن اطلاع نداشته‌ایم و این اتفاق می‌افتد؛ چون این همه کتب وجود دارد و کسی نمی‌تواند همه این کتب را بررسی کند. و یا اینکه به قول مرحوم آقا **رضوان الله تعالی علیه** که درس خيارات را نزد مرحوم آقا شیخ حسین حلی **رحمة الله علیه** خوانده بودند، می‌فرمودند:

ما در درس آية الله آقا شیخ حسین حلی **رحمة الله علیه** شرکت می‌کردیم. گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که برای استدلال در یک مورد در خيارات، از نکاح دلیل می‌آوردند؛ یعنی روایتی را که در باب نکاح آمده بود و اصلاً صاحب وسائل به فکرش هم نمی‌رسید که این روایت ممکن است در باب متاجر و خيارات مورد استفاده قرار بگیرد، به عنوان دلیل می‌آوردند، حالا چه به دلالت تضمّنی و چه به دلالت مطابقیه.^۲

ایشان این چنین استدلال می‌کرد و آدم تعجب می‌کند که چطور ایشان این مقدار در فقه و روایات تبحر داشته است که توانسته روایتی را به دست

۱ جهت اطلاع از احوال جناب حضرت آية الله الشیخ حسین الحلی، به کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، از ص ۳۲ به بعد مراجعه شود.
۲ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۶۹، با قدری اختلاف.

بیاورد که ناظر بر این مسئله باشد.

معیار پایان نیاز به حضور در درس خارج

اینها چیزهایی است که باید من حیث المجموع برای انسان به دست بیاید تا اینکه بتواند از متون و نصوص استفاده کند. ممکن است که شما یک کتاب فقهی مثل جهاد یا صلاة را در یک بحث خارج تمام کنید و احتیاجی به حضور در درس خارج دیگر نداشته باشید. درس خارج هم این نیست که انسان فقط بیاید و مسئله بگوید و مطلب را بیان کند؛ بلکه فقط باید این مدنظر باشد: الآن که امام علیه السلام در میان ما نیست، ما چطور از کلام امام صادق علیه السلام حکم را در بیاوریم؟ البته اشکال ندارد که انسان برای آشنایی با کیفیت فهم افراد و متون دیگر به آنها مراجعه کند، مخصوصاً اگر این افراد افراد متمایزی باشند.

بحث ما هم به همین کیفیت است؛ یعنی آن [آراء و انظار] را هم مدنظر قرار می دهیم؛ ولیکن به متون کلی نظر داریم، نه اینکه فقط به مسائل و خصوصیات و جزئیات آنها.

فروع سلیقه‌ای حج و تأخیر در اجتهاد

بسیاری از مسائل و احکام جزئیهای را که شما می‌بینید، سلیقه‌ای است و اصلاً وجود خارجی ندارند؛ بلکه سلیقهٔ شخص اقتضا کرده است که این‌گونه فتوا بدهد و اساساً اصلی در خارج ندارد. مثلاً در همین بحث حج به مسئلهٔ انطباق شانه با بیت می‌رسیم که اصلاً چیزی در این باره در روایات نداریم.

تلمیذ: این مطلبی که شما فرمودید، درست است؛ ولی چرا الآن اجتهاد این قدر دیر و با فاصله به دست می‌آید؟ چون علتش این بود که اقوال متعدد شده و تأثیر گذاشته‌اند.

استاد: بله، به جای اینکه به اصل بپردازند، وقتشان را به حرف‌های این و آن گذرانده‌اند و حرف هم که یکی دو تا نیست!

فهم روایات و اجتهاد در عصر ائمه

تلمیذ: مطلب این است که امام علیه‌السلام این روایات را برای مجتهد بیان نکرده‌اند؛ بلکه برای عوام بیان نموده‌اند و آنها هم که مجتهد نیستند؛ بنابراین آیا ما باید فهم خود را عرفی قرار دهیم یا

روایت نکاح اهل کتاب و اجمال پاسخ امام

رضا

استاد: نه، امام حکم الله را برای هر کسی که هست، بیان کرده است و ما باید به میزان سعه وجودی خودمان به آن چیزی که مقصود و منظور امام است، برسیم. امام علیه السلام مطالب را مختلف بیان کرده است. مثلاً در باب نکاح ذمیّه، روایتی از امام رضا علیه السلام داریم^۱ که حضرت به راوی می فرمایند: «نظر تو درباره تزویج زن نصرانی چیست؟» راوی چیزی می گوید، بعد حضرت می خندند و هیچ جوابی نمی دهند. بعضی می گویند: «تقیه بوده است.» ولی بعضی این را می فهمند که

۱ الإستبصار، ج ۳، ص ۱۷۸:

«عن الحسن بن الجهم، قال: قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام: "يا أبا محمد، ما تقول في رجل تزوج نصرانية على مسلمة؟" قلت: "جعلت فداك و ما قولي بين يديك؟" قال: "لتقولن؛ فإن ذلك تعلم به قولي." قلت: "لا يجوز تزويج النصرانية على المسلمة ولا غير المسلمة." قال: "لم؟" قلت: "لقول الله تعالى: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا آلَ مَثَرٍ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾." قال: "فما تقول في هذه الآية: ﴿وَأَلَمْ تَحْصِنُوا﴾؟" قلت: "قوله: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا آلَ مَثَرٍ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾ نسخت هذه الآية." فتبسّم، ثم سكّت.

حضرت نمی‌خواهند نظرشان را بگویند؛ لذا فقط می‌خندند. چرا جواب نمی‌دهند؟

روایت مذکور راجع به قضیه نکاح با اهل کتاب است و راجع به این آیه ﴿وَأَلْ مُّحَّصَّاتُ مِنَ أَلْ مُّؤْمِنَاتِ وَأَلْ مُّحَّصَّاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا أَلْ كِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾. بعد راوی می‌گوید که: «این آیه نسخ شد به ﴿وَلَا تَنْكِحُوا أَلْ مُّشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾^۱». حضرت نمی‌گویند بله یا نه؛ بلکه فقط می‌خندند.

چرا می‌خندند؟ قضیه چیست؟ در این مورد، آن شخص جوابش را می‌گیرد و می‌رود؛ ولی ما نزد امام رضا علیه‌السلام نبودیم تا از خصوصیات مقام اطلاع داشته باشیم و ببینیم که حضرت چگونه با او صحبت کردند و جواب گفتند، بلکه یک قضیه‌ای اتفاق افتاده و حضرت هم حکم را بیان کردند (چه به صورت سکوت یا به صورت جواب). حالا که آن جواب به دست ما رسیده، مجمل شده است. اینجاست که مجتهد باید از این اجمال حکم را استخراج کند؛ و اِلَّا

۱ سوره البقره (۲)، آیه ۲۲۱.

فرض کنید که اگر شما نزد امام صادق علیه السلام باشید و حضرت مدام صبح تا شب احکام را بیان کند، ممکن است که شما ده تا فرع از یک مسئله را سؤال کنید و حضرت هم هر ده تا را جواب بگویند. در این صورت، دیگر نزد امام صادق علیه السلام بودن که اجتهاد لازم ندارد؛ چون خود حضرت احکام را می گویند.

تفریع احکام و ارجاع امام به یونس

اجتهاد این است که مجتهد [با دقت در] مطالبی که امام علیه السلام به صورت احکام و مسائل جزئی می فرمایند، با آن اندوخته ذهنی اش [احکام موضوعاتی را که امام فرموده اند استنباط نماید].

وقتی شخصی از حضرت امام رضا علیه السلام می پرسد که مسائل خود را در هنگامی که دسترسی به امام ندارد، از چه کسی پرسد، حضرت می فرماید: **«ارجع الی یونس.»**^۱ به خاطر اینکه یونس مطالب

۱ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۸، ح ۳۴:

«عن عبد العزیز بن المہندی وكان خیر قُمی رأیته و كان وکیل الرضا علیه السلام وخاصته، قال: سألت الرضا علیه السلام، فقلت: "إني لا ألقاك في كلِّ وقتٍ، فعَمَّنْ أَخُذْ مَعَالَمَ دینی؟" فقال: **"خُذْ عن یونس بن عبد الرحمن."**»

و روایاتی را از امام در ذهن دارد و مقداری را هم از امام شنیده است و استنباط احکام می‌کند. مگر شخصی که نزد امام صادق علیه‌السلام است، از اول کتاب صلاة تا آخر کتاب دیات را از امام صادق شنیده است؟ چه کسی چنین چیزی شنیده است؟ کدام راوی آمده و راجع به هر فرعی از امام سؤال کرده است؟ پس این قضیه **«علینا بالقاء الاصول و علیکم التفریع»**^۱ برای چه آمده است؟

وثاقت و فقاہت در ارجاع به راویان

تلمیذ: امام علیه‌السلام درباره‌اش می‌فرماید:

«ثَقَّةٌ»؛ یعنی دروغ نمی‌گوید.

استاد: احسنت! بله، این **«ثَقَّةٌ»** یعنی **«مَجْتَهِدٌ»**

نمی‌گوید؟ نه‌اینکه فقط دروغ نمی‌گوید، بلکه

مجتهد هم است؛ و إِلَّا آن بقالِ ماست‌بند هم دروغ

نمی‌گوید. آن پارچه‌فروش در بازار هم دروغ

۱ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۱، ح ۵۱:

نَقْلًا مِنْ كِتَابِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلِيكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا.»

همان، ح ۵۲:

و نُقِلَ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«علینا إلقاءُ الأصولِ و علیکم التفریعُ.»

نمی گوید. منظور امام علیه السلام دروغ نگفتن نیست. هیچ کس دروغ نمی گوید. من هم دروغ نمی گویم، مگر اینکه آدم معاندی باشد و بخواهد به امام دروغ ببندد. امام می گوید: «او مجتهد است.»

یا من باب مثال می فرماید: **«زکریا بن آدم مجتهد^{۲۸}»**

ثقة تقی ورع^{۲۹}» و آیا به صرف اینکه دو تا روایت از امام شنیده است، امام می تواند افراد را به او ارجاع بدهد؟ اگرچه ثقه و راست و صادق هم باشد، [خیر بلکه] باید فقیه باشد و احکام در دستش باشد و بتواند فروع را بر آن کلیات تطبیق بدهد. این توانایی از احاطه جامع پیدا می شود؛ یعنی هم نسبت به فقه

۱ گزارش های رجالی درباره جایگاه زکریا بن آدم

۱ رجال النجاشی، ص ۱۷۴، ۴۵۸:

«زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد الأشعری القمی، ثقة جلیل عظیم القدر و کان له وجه عند الرضا علیه السلام.»
رجال الکشی، ص ۵۹۴:

«ما روی فی زکریا بن آدم القمی

۱۱۱۱. حدثنی محمد بن قولویه، قال: حدثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف، عن محمد بن حمزة، عن زکریا بن آدم، قال: قلتُ للرّضا علیه السلام: «إني أريد الخروجَ عن أهل بيتي، فقد كثّر السفهاءُ فيهم.» فقال: **«لا تفعل؛ فإنَّ أهلَ بيتِكَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بكَ، كما يُدْفَعُ عن أهلِ بغدادَ بأبي الحسنِ الكاظمِ عليه السلام.»**

۱۱۱۲. و عنه، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن أحمد بن الوليد، عن علي بن المسيب، قال: قلتُ للرّضا علیه السلام: «سَقَتِي بَعِيدَةً و لستُ أصِلُ إليك في كلِّ وقتٍ، فَمِمَّنْ أَخْذُ مَعَالِمَ دِينِي؟» فقال: **«مَنْ**

زکریا بن آدمَ القُمِّيّ المأمون على الدين و الدنيا.»

قال علی بن المسيب: فلما انصَرَفْتُ، قَدِمْتُ علی زکریا بن آدم، فسألته عما احتجْتُ إليه.»

و هم مسائل اخلاقی و مسائل اجتماعی احاطه داشته باشد و من حیث المجموع بر روایات ائمه اطلاع داشته باشد تا امام بتواند به آنها ارجاع بدهد. لذا افراد مختلف هستند. محمد بن ابی عمیر^۱ کجا و یونس کجا و محمد بن مسلم که از همه اینها بالاتر است^۲،

۱ فقه و منزلت راویان در گزارش‌های

کشی

فقه‌ای اصحاب امام کاظم و امام رضا

۱ رجال الکشی، ص ۵۵۶:

«تَسْمِيَةُ الْفُقَهَاءِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَجْمَعَ أَصْحَابُنَا عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصُحُّ عَنْ هَؤُلَاءِ وَ تَصْدِيقِهِمْ وَ أَقَرُّوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ وَ الْعِلْمِ وَ هُمْ سَنَّةٌ نَفَرِ آخِرٍ، دُونَ السَّنَةِ نَفَرِ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنْهُمْ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بِياع السَّابِرِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْمَغِيرَةِ وَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي نَصْرٍ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَكَانَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ وَ فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَكَانَ ابْنِ فَضَالٍ: عَثْمَانُ بْنُ عِيسَى. وَ أَفَقَهُ هَؤُلَاءِ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى.»

گزارش عبادت و جایگاه ابن ابی عمیر

رجال الکشی، ص ۵۹۱:

«وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الشَّاذَلِيِّ بَخْطِهِ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْفَضْلَ بْنَ شَاذَانَ يَقُولُ: دَخَلْتُ الْعِرَاقَ، فَرَأَيْتُ وَاحِدًا يِعَاتِبُ صَاحِبَهُ وَ يَقُولُ لَهُ: "أَنْتَ رَجُلٌ عَلَيْكَ عِيَالٌ وَ تَحْتَاجُ أَنْ تَكْتَسِبَ عَلَيْهِمْ وَ مَا أَمِنْ أَنْ تَذْهَبَ عَيْنَاكَ لَطُولِ سُجُودِكَ." فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ، قَالَ: "أَكْثَرْتُ عَلَى، وَ يَحَكُ! لَوْ ذَهَبَتْ عَيْنُ أَحَدٍ مِنَ السُّجُودِ، لَذَهَبَتْ عَيْنُ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ. مَا ظَنُّكَ بِرَجُلٍ سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَّا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ؟"»
«و سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَخَذَ يَوْمًا شَيْخِي بِيَدِي وَ ذَهَبَ بِي إِلَى ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، فَصَعَدْنَا إِلَيْهِ فِي غُرْفَةٍ وَ حَوْلَهُ مَشَابِيخُ لَهُ يُعْظَمُونَهُ وَ يُجَلُّونَهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: "مَنْ هَذَا؟" قَالَ: "هَذَا ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ." قُلْتُ: "الرَّجُلُ الصَّالِحُ الْعَابِدُ؟" قَالَ: "نَعَمْ."»

آزار و حبس ابن ابی عمیر در روزگار هارون

«و سَمِعْتُهُ يَقُولُ: "ضُرِبَ ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ مِائَةً خَشْبَةً وَ عَشْرِينَ خَشْبَةً أَيَّامَ هَارُونَ (لَعَنَهُ اللَّهُ). تَوَلَّى ضَرْبَهُ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ عَلَى التَّشْيِيعِ وَ حُبْسٍ، فَأَدَّى مِائَةً وَ أَحَدًا وَ عَشْرِينَ أَلْفًا حَتَّى خَلَّى عَنْهُ." فَقُلْتُ: "و كَانَ مَتَمَوْلَا؟" قَالَ: "نَعَمْ، كَانَ رَبِّ خَمْسَمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ."»

۲ روایات جایگاه فقهی اصحاب امام

كجا! ابان' و امثال ذلك افرادى قوى بودند و قدرت

صادق

حافظان دين و استنباط كنندگان احكام

۲ رجال الكشى، ص ۱۳۶:

عن سليمان بن خالد الأقطع، قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«ما أحدٌ أحمى ذِكْرنا و أحاديثُ أبى عليه السلام إلا زرارةٌ و أبوبصيرٍ ليثُ المرادى و محمد بن مُسلم و بُريد بن معاوية العجلي. و لولا هؤلاء، ما كان أحدٌ يستنبطُ هذا. هؤلاء حُفَاطُ الدين و أمانُ أبى عليه السلام على حلالِ الله و حرامِهِ و هم السابقون إلينا فى الدنيا و السابقون إلينا فى الآخرة.»

روایت محمد بن مسلم و رد شهادت او نزد ابن

ابى لیلی

رجال الكشى، ص ۱۶۳، ح ۲۷۷:

«عن أبى كهَمَسٍ، قال: دخلتُ على أبى عبد الله عليه السلام، فقال لى:

”شَهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ الْقَصِيرُ عِنْدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى بِشَهَادَةٍ، فَرَدَّ شَهَادَتَهُ؟“ فقلتُ: ”نعم.“ فقال: ”إِذَا صِرْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَأَتَيْتَ ابْنَ أَبِي

لَيْلَى، فَقُلْ لَهُ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ، لَا تُفْتِنِنِي فِيهَا بِالْقِيَاسِ وَ لَا تَقُولَ قَالَ أَصْحَابُنَا. ثُمَّ سَلِّهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْكُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْفَرِيضَةِ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَصِيبُ جَسَدَهُ أَوْ ثِيَابَهُ الْبَوْلُ، كَيْفَ يَغْسِلُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ يرمى الجِمارَ بِسَبْعِ حَصَيَّاتٍ فَتَسْقُطُ مِنْهُ وَاحِدَةٌ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ رَدَدْتَ شَهَادَةَ رَجُلٍ أَعْرَفَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ مِنْكَ وَ أَعْلَمَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْكَ؟“

قال أبو كهَمَسٍ: فلما قَدِمْتُ، أَتَيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَبْلَ أَنْ أَصِيرَ إِلَى مَنْزَلِي، فقلتُ له: ”أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ، لَا تُفْتِنِنِي فِيهَا بِالْقِيَاسِ وَ لَا تَقُولَ قَالَ أَصْحَابُنَا.“ قال: ”هَاتِ!“ قال: قلتُ: ”ما تقولُ فى رَجُلٍ شَكَّ فى الرُّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْفَرِيضَةِ؟“ فَأُطْرَقَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى، فَقَالَ: ”قال أصحابنا...“ فقلتُ: ”هذا شرطى عليك، إلا تقولُ قال أصحابنا.“ فقال: ”ما عندى فيها شيء.“ فقلتُ له: ”ما تقولُ فى الرَّجُلِ يَصِيبُ جَسَدَهُ أَوْ ثِيَابَهُ الْبَوْلُ، كَيْفَ يَغْسِلُهُ؟“ فَأُطْرَقَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: ”قال أصحابنا...“ فقلتُ له: ”هذا شرطى عليك.“ فقال: ”ما عندى فيها شيء.“ فقلتُ: ”رَجُلٌ رَمَى الْجِمَارَ بِسَبْعِ حَصَيَّاتٍ فَسَقَطَتْ مِنْهُ حَصَاةٌ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟“ فَطَاطَأَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَفَعَهُ، فَقَالَ: ”قال أصحابنا...“

فقلتُ: ”أُصَلِّحُكَ اللَّهُ، هَذَا شَرْطِي عَلَيْكَ.“ فقال: ”ليس عندى فيها شيء.“ فقلتُ: ”يقولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: مَا حَمَلَكَ أَنْ رَدَدْتَ شَهَادَةَ

رَجُلٍ أَعْرَفَ مِنْكَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ وَ أَعْرَفَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْكَ؟“ فقال لى: ”وَ مَنْ هُوَ؟“ فقلتُ: ”محمد بن مسلم الطائفى القصير.“ قال: فقال: ”وَ اللَّهُ، إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ لَكَ هَذَا؟“ قال: فقلتُ: ”وَ اللَّهُ، إِنَّهُ قَالَ لى جَعْفَرُ هَذَا.“ فَأَرْسَلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، فَدَعَاهُ، فَشَهِدَ عِنْدَهُ بِتِلْكَ الشَّهَادَةِ، فَأَجَّازَ شَهَادَتَهُ.»

۱ رجال الكشى، ص ۳۳۰، ح ۶۰۳:

عن أبان بن تغلب، قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام: «جَالِسِ أَهْلَ الْمَدِينَةِ؛ فَإِنِّى أَحَبُّ أَنْ يَرَوْا فى شِيعَتِنَا مِثْلَكَ.»

رجال الكشى، ص ۳۳۰، ح ۶۰۱:

بر استخراج احکام را داشتند.

روایت شناخت حکم از کتاب خدا و ضرورت

اجتهاد

روایات ائمه علیهم السلام هم فقط روایاتی نبوده است که [تمام جزئیات در آنها ذکر شده باشد]. مگر این همه روایات نداریم که می فرمایند:

«إِنْ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ يَعْرِفُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟»

این روایت یعنی: «بروید و اجتهاد کنید.» **«إِنْ**

هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ» یعنی: «آیا حتماً باید همه را به شما

بگوییم؟» پس این اجتهاد را چه کسی باید انجام

بدهد؟ آیا آن دوع فروشی که آمده و از امام صادق

علیه السلام سؤال می کند، باید اجتهاد کند؟ هیچ وقت

حضرت به او نمی گویند: «تو برو و اجتهاد کن.»

تربیت راویان و مبنای ارجاع مردم به آنان

تلمیذ: بر چه مبنایی اجتهاد می کند؟

عن عُمر بن عبد العزيز، عن جميلٍ، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: ذكرنا أبا نٍ بن تغلبٍ عند أبي عبد الله عليه السلام، فقال: **«رَحِمَهُ اللَّهُ! أَمَا**

وَاللَّهِ، لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِي مَوْتُ أَبَانٍ!»

۱ الکافی، ج ۳، ص ۳۳:

«عن عبد الأعلى مولى آل سام، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

”عثرْتُ فانقطع ظُفْرِي، فجعلتُ على إصبعي مرارةً، فكيف أصنعُ بالوضوء؟“ قال: **”يَعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ“**: ﴿مَا جَعَلَ

عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾. **امسح عليه.“**

استاد: حضرت می گوید: **«ارجعوا الى رواية**

أحاديثنا.»^۱ همه مردم که نزد امام صادق علیه السلام

نیامدند و در درس حضرت حاضر نشدند [تا اینکه

تربیت شوند لذا] حضرت به آنها می گویند:

«بروید نزد آنهایی که به مدینه آمدند و سال ها در مسجد مدینه پای درس من نشستند و من گفتم و اینها برایشان فهم پیدا شده است؛ یعنی اگر یک جا از من مسئله ای در دست نیست، آنها می توانند استخراج کنند.»

تلمیذ: این فهم خیلی راحت و با یک مقدار

ممارست با کلمات امام به دست می آید. چقدر مگر

روایت شنیدند و با امام بوده اند؟

استاد: نه، این طور نیست که آسان باشد. سال ها

با امام بوده اند. با آموختن چند روایت که حضرت

چنین نمی گویند. حضرت راجع به یونس و بعضی

افراد دیگر [فرمودند: **«أفت»**^۲ فتوا بده!] در یک مورد

داریم که فرموده اند: **«قوله قولي.»**^۳ حضرت به هر

۱ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴؛ الغيبة للطوسي، ص ۲۹۱؛ الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۰.

۲ رجال النجاشی، ص ۱۰:

فی أبان بن تغلب بن رباح، قال له أبو جعفر علیه السلام:

«اجلس فی مسجد المدينة و أفتِ الناس؛ فإنی أحبُّ أن یری فی شیعتی مثلی.»

۳ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰:

«قد أخبرنی أبو علی أحمد بن إسحاق، عن أبی الحسن علیه السلام، قال: سألته و قلتُ: "من أَعَمِلُ أو عَمَّنْ آخُذْ و قول من أقبِلْ؟" فقال له:

«العمری ثقتی؛ فما أدی إلیک عنی، فعنی یؤدی و ما قال لک عنی، فعنی یقول. فاسمع له و أطع؛ فإنه الثقة المأمون.» و أخبرنی أبو علی أنه سأل أبا محمد علیه السلام عن مثل ذلك، فقال له: **«العمری و ابنه**

کسی که نمی‌گوید: «**قوله قولى**»! بله، خیلی از افراد خوب بوده‌اند و همه هم از شیعیان امام هستند؛ ولی اگر همه از شیعیان هستند، پس این اختلافات از کجا آمده است؟

دشواری اجتهاد امروز و تغییر روش فهم

البته این مسئله هست که اجتهادِ الآن سخت‌تر از اجتهادِ آن‌موقع است. آن‌موقع امام علیه‌السلام در دسترس بود و یک نفر را می‌فرستادند و از امام سؤال می‌کرد؛ ولی الآن دیگر این‌طور نیست. الآن اجتهاد خیلی مشکل‌تر شده است و خیلی احاطهٔ بیشتری می‌طلبد و فروع مسائل هم بیشتر شده است. مثلاً ابواب متاجری که الآن هست و این‌همه مسائل مستحدثه‌ای که الآن مطرح است، در آن زمان اثری از این‌گونه مسائل نبوده است.

تلمیذ: ولی فهمی که آن زمان حاکم بوده و شخص با آن فهم به اجتهاد می‌رسیده و منظور امام و منویات امام را می‌فهمیده است، آن فهم الآن بر حوزه

ثقتان؛ فما أدباً إليك عنى، فعنى يؤدیان و ما قالاً لك، فعنى يقولان. فاسمع لهما و أطعهما؛ فإنهما الثقتان المأمونان. «فهذا قول إمامين قد مضيا فيك.»

حاکم نیست.

استاد: بله و آن به خاطر این است که اصلاً به طور کلی اصل و اساس و روش تغییر کرده است و آن دیدگاه عوض شده است و سیر بحث‌ها به گونه‌ای است که انسان را به این مرحله نمی‌رساند.

اختلاف فتاوا درباره ادراک عرفات و مشعر

من باب مثال، یک فقیه فتوا می‌دهد که: «در حج عرفات کفایت می‌کند؛ **والحج عرفة، من أدرك العرفة فقد أدرك الحجّ**.»^۱ این فتوا براساس روایاتی است که فقیه آنها را دیده و فتوا داده است: «**من أدرك العرفة أدرك الحجّ**؛ عرفات کفایت می‌کند.»

۱ روایات ادراک عرفات و مشعر

روایت ادراک حج با رسیدن به موقف عرفه

۱ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲۵:

رُوينا عن جعفر بن محمد صلوات الله عليه أنه قال:

«**من أدرك الناس بالموقف يومَ عرفةَ فوقف معهم قبل الإفاضة شيئاً ما، فقد أدرك الحجّ؛ فإن أدرك الناسَ قد أفاضوا من عرفات و أتى عرفاتٍ ليلاً فوقف فذكر الله، ثم أتى جمعاً قبل أن يفيضَ الناس من المزدلفة، فقد أدرك الحجّ.**»

روایت لزوم وقوف شبانه عرفات پیش از مشعر

وسائل الشيعة، ج ۱۳، ص ۵۴۸:

عن الحلبي، قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يأتي بعد ما يفيض الناسُ من عرفاتٍ، فقال: «**إن كان في مهلٍ حتى يأتي عرفاتٍ في ليلته فيقف بها ثم يفيض فيدرك الناسَ بالمشعر قبل أن يفيضوا، فلا يتمَّ حجّه حتى يأتي عرفاتٍ من ليلته فيقف بها.**» الحديث.

فقیه دیگر مثل آقای صافی^۱ می گوید: «کسی که مشعر را ادراک نکند، حج او باطل است و باید حج را دوباره انجام بدهد؛ چون هم ادراک عرفه لازم است و هم ادراک مشعر.» به خاطر اینکه روایات راجع به مشعر به نحوی است که از آنها استفاده رُکنیت می شود.

حالا آن کسی که گفته: **«من ادرك العرفة فقد**

ادرك الحج»، آن هم بر دو قسم است: یکی

همین که خشک نگاه کرده و قبول کرده است و

دیگری شخصی که رفته و فهمیده که چرا **«من**

ادرك العرفة فقد ادرك الحج». این دومی در

حوزه نیست؛ یعنی اینکه کسی قضیه را بفهمد و عرفه

را ادراک کند و بداند که چرا امام فرموده است: **«من**

ادرك العرفة فقد ادرك الحج» سیر حوزه به این

کیفیت نیست. این را قبول داریم؛ ولی باید این

مطالب را در جای دیگری به دست آورد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

۱ مناسک حج (صافی گلپایگانی)، ج ۱، ص ۱۵۴، مسئله ۱۵۸.